

از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع ممکن  
زیرا خداوند افراد خیانت پیشه  
گنهکار را دوست ندارد   **نساء/۱۰۷**

- در محضر بزرگان

بزرگ ترین نعمت در زندگی ما

آیت ...! بهجت درباره جایگاه قرآن و اهمیت آن فرموده اند: «به هیچ امت و ملتی چنین قرآنی داده نشده که این همه خواص و آثار داشته باشد. نعمت به این بزرگی به ما داده شده، ولی مثل این است که اصلاً نداده اند. توسل به قرآن و حمل و فهم و قرأت آن برای نجات عموم مردم (چه رسد به خواص) مفید است.

جای تعجب است که به شخصیت ها و سخنان آن ها اهمیت داده می شود و سخنرانی های شان ضبط می شود، اما قرآن که در دست ماست این طور نزد ما ارزش ندارد. همه می دانیم که درباره قرآن مقصریم!

قرآن کتابی است که پیغمبر ساز است، زیرا پیغمبران دو گونه اند: قسم اول پیامبرانی هستند که از جانب خداوند به پیامبری تعیین شده اند. قسم دوم، پیغمبران کمالی، که در اثر ایمان و عمل به دستورات قرآن به کمالات پیامبر نایل می گردند. بنابراین قرآن پیغمبران کمالی تربیت می کند و پیغمبر ساز است.»

بر گرفته از کتاب «در محضر بهجت»

- فتوشعر



- داستانک

پنچگیری زندگی

لاستیک دوچرخه ام که باد نداشت، تلمبه را برمی داشتم و بادش می کردم. گاهی با یک وز کوله می شد، خالی می شد. می فهمیدم خاری، میخی، تیغی چیزی فرو رفته و تایر را سوراخ کرده است.

دل و روده لاستیک را می ریختم بیرون، توی تش آب بالا و پایین اش می کردم تا آن حباب های ریز پیدا شود و سوراخ را پیدا کنم. توی جعبه ابزار بابا همه چیز پیدا می شد، از شیر مرغ تا جان آدم. اول از یک چسب مایع استفاده می کردم، بعد آن یکی که شبیه چسب زخم بود. پروسه عجیبی داشت این پنچگیری، من خوب بلدش بودم. در واقع اول که بلد نبودم، نیاز باعث شد یادش بگیرم. نمی شد هر بار که دوچرخه پنچر می شد منتظر بمانم بابا دوچرخه را پشت ماشین بار بزنم و ببرم پنچرگیری کند و به خانه برگراند. صبرش را نداشتم. همین شد که آستین بالا زدم و به هر جان کنندی بود یادش گرفتم.

زندگی هم گاهی چرخش پنچر می شود. بیکه توی وجودت چیزی خالی می شود، مثل موبایل که شارژ خالی می کند. یک روزهایی پُر می شوی از غصه، بی انگیزگی، فکرها ی مخزرف. سخت است همت کردن، آستین بالا زدن و آن سوراخ را پیدا کردن، اما شدنی است. شما که کمتر از یک دختر بچه ده یازده ساله نیستید، هستید؟

مریم سمیع زادگان، برگرفته از سایت داستانک

- کاریکلماتور



- اندک صبر

مدعی و اسرار عشق!

با مدعی محال است اسرار عشق گفتن چنان که با تقلا -در کیسه زباله- خورشید را نهفتن!

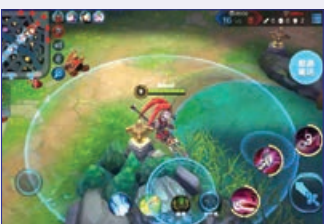
سید حسن حسینی



فرانس پرس - شیطنت کودکان عراقی مقیم کمپ سازمان ملل در موصل

- دور دنیا

تلفات بازی را ایانه ای



پسری که تمام پوستش را عوض کرد!



مشتنی خیلی گرسنه!



- سویتی سرا

بستن ویندوز!

پنج سال پیش با دوستم می رفتیم کلاس اتو کند فنی و حرفه ای. به روز سیستم ما به سیستم استاد وصل نمی شد که آموزشش رو ببینیم. معلم که خیلی هم جدی بود به من گفت: «اون پنجره رو ببند ببین مشکلت حل میشه؟» من هم پا شدم پنجره بالای سر کامپیوتر رو بستم. حالا اون منظورش این بود که پنجره باز شده روی صفحه کامپیوتر رو ببند! ولی من با این استدلال که به سیم کامپیوترم از پنجره رد شده بود، بلند شده و پنجره رو بسته بودم! معلم که به جای خود، بچه ها هم از خنده روده بُر شده بودن. خدوم هم رفته بودم زیر میز، از خنده و خجالت!

سویتی های بامزه تون رو در تلگرام به شماره ۰۹۲۱۵۲۰۲۹۱۵ بفرستید.



- حکایت

عاقبت دنیادوستی

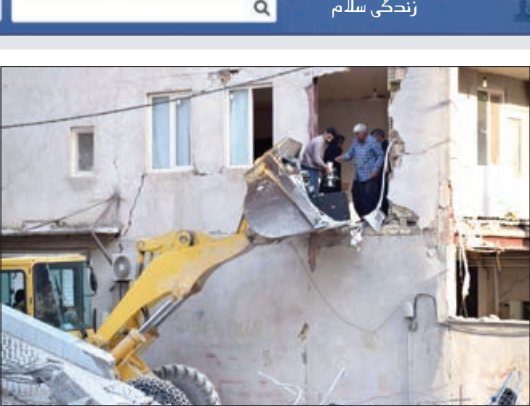
بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد. همه شب نیارمید، از سخن های پریشان گفتن که: فلان انبازم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین. گاه گفתי خاطر اسکندری دارم که هوایی خوش است. باز گفתי نه که دریای مغرب مشوش است سعیدیا. سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود بقیع عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آن جا کاسه چینی به روم آرم و دبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آگینه حلبی به یمن و پردیمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف از این ماخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفتم: ای سعدی تو هم سخنی بگوئی از آن ها که دیده ای و شنیده ای. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور گفت چشم تنگ دنیا دوست را برگرفته از گلستان سعدی

تلگراف - تماشاچیان مسابقه های موتورسواری در محلات فقیرنشین کمبیا



ر اندنه لودر به ساکنان یک خانه تخریب شده بر اثر زلزله کمک می کند تا لوازم سالمه را تخلیه کنند.



ر اندنه لودر به ساکنان یک خانه تخریب شده بر اثر زلزله کمک می کند تا لوازم سالمه را تخلیه کنند.

من اگه چراغ جادو داشتم قطعا یکی از ۳ تا آرزوم رو می داشتم برای این که هر چی می خورم چاق نشم!

آی فیلم سربال «آژانس دوستی» رو گذاشته، به زمانی به عشقش نصف مملکت می خواستن در آینده برن تو آژانس کار کنن. هر شهری هم به شعبه آژانس دوستی داشت!

یکی از فانتزیام ایذه روان شناس بودم، به بیمار می گفتم از سیر تا پیاز مشکلاتت رو بگو. بعد از دو ساعت که می گفتم خب به من چه، نفر بعدا ولی جنگ بعدی بین طرفدار های چای و طرفدار های قهوه است!

Like Comment

- از اون لحاظ

سیرت زیبای ظاهر!

از قدیم می گفتند سیرت آدمها مهم تر از ظاهرشان است؛ مثلا شیخ اجل گفته: صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر سیرت زیبا بیار. اما دوره زمانه خیلی عوض شده. زمان سعدی بزرگوار نه گوجه، سیب زمینی و دیگر هزینه های زندگی به این گرانی بوده، نه سطح توقعات و رقابت ها این قدر نفیسگر! مثلا جمعیت آن قدر کم بوده است که طرف ظاهرش هرچه که بود، باز تا شعاع چند فرسنگی بهترین کیس از دواجی محسوب می شد؛ چرا که به جز چند عدد خار و گون و شتر، کیس دیگری وجود نداشت.

وضع مالی هم تفاوت چندانی نمی کرد. چون از نظر شغل و مایملک و وسیله رفت و آمد، به هم نزدیک بودند. مثلا درباره زمین، هر کسی یک تکه زمین را آجر چینی می کرد و صاحبش می شد. شغل و پیشه شان هم که همه یا شاعر بودند یا عبت. یعنی به جای این که در قسمت بیوی اینستاگرام شان بنویسند فتوگرافر و نویسنده، می نوشتند شاعر و رعیت. البته یک سری ریح کیدز و بچه پلدار هم داشتند که در بیوی می نوشتند شاعر و کدخدازاده. وسیله نقلیه شان هم یا خر و شتر بود، یا اسب و توسن. اگر می رسید مگر اسب و توسن با هم فرق دارند؟ باید بگویم بله به دلیل این که بغل گلگیر توسن یک توار شبرنگ تعبیه می کردند و در سمت شاگرد یک جا لیوانی می گذاشتند، قیمت کارخانه ای توسن سه، چهار میلیون درمی گران تر از اسب بود.

علاوه بر ظاهر، بحث ظاهر بینی و قضاوت بر مبنای ظاهر هم مبحث عجیبی است. مثلا اگر یک زمانی شلوار یکی پاره بود می گفتند «الهی بمیرم» ولی الان به او می گویند «الهی نمیری!» حتی اگر در اثر زمین افتادن پاره شده باشد. یا دوره ای بود که کوتاه بودن مو ننگ و عار بود، یعنی وقتی خدمت فردی تمام می شد، برای در امان ماندن از بیج بیج های افراد و جلوگیری از شائبه زندانی بودن، چند روز پشت پنجره زیر آفتاب می ماند تا موهایش زودتر رشد کند. به هرحال بحث ظاهر مسئله ای است که متأسفانه نسبت به قدیم بیشتر به آن توجه می شود. یعنی اگر همان بیت شیخ اجل را اکنون بخواهیم بازنویسی کنیم به چنین چیزی می رسمیم: صورت زیبای ظاهر، اون که هیچ / حییت آر خالیست اسمم را نیار!

محمدامین فرشاده مهر

- مسابقه این کیه؟

یعنی خودشه؟!

سلام. کاریکاتور کامل چهره مسابقه قبل رو دیروز چاپ کردیم و امروز نوبت چهره این مسابقه مونو. به خلاف مسابقه های قبل که خیلی راهنمایی می کردیم، این بار یک کلمه هم نمی گیم! ببینیم چه می کنيد. پس دست به کار بشین و چهره کاریکاتوری این آدم معروف رو تشخیص بدین. **یادآوری روش مسابقه:** شما باید تشخیص بدین کاریکاتور به هم ریخته چاپ شده کیه و اسمش رو تا ساعت ۲۳ فردا پنج دشنبه برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو شنبه همین جا می بینید. بین کسانی که جواب درست رو بفرستن، قرعه کشی می کنیم تا یک نفر برنده معلوم بشه. کاریکاتور برنده رو چهارشنبه هفته دیکه و با مسابقه بعدی، همین جا خواهید دید. عکس کاریکاتوری هم که این جا می بینید، آقای «مهدی سلیمی» برنده مسابقه هفته پیش هستن که با انصراف برنده قبلی، شانس به ایشون رو آورد و برنده شدن! تبریک می گیم و منتظر پاسخ های شما هستیم. خوش باشید.



دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد  
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد  
خاک وجود ما را از آب دیده گل کن  
ویرانسرای دل را گاه عمارت آمد

حافظ  
غزل ۱۷۱



شینهو-ا طبیعت با پیازی چین

- دی روزنامه

جوانب خیلی مثبت حرکت پیرانوند

برخلاف نظر بیشتر دوستان، استادان، منتقدان و کارشناسان، رفتار پیرانوند در بازی آخر تیم پرسپولیس با پدیده از نظر من اصلا کار زشت و ناپسندی نبود. همان کسی که در واکنش به حرف ها و شعارهای تماشاگران و تماشاگرنماها، دستش را روی بینی اش گذاشت و به «هیس» دعوت شان کرد. از هر منطری که به این موضوع نگاه کنیم، حرکتی شایسته بود و می توان دلایل موجهی برای این کار دید.

از دید روان شناسی، بعید نیست پیرانوند قصد داشته با این کار ، از حساسیت تماشاگران بکاهد و اضطراب شان را مدیریت کند تا کمتر از گل خوردن هایش در بازی های حساس شاکی باشند و به دروازه های بسته در آینده بیندیشند و امیدوار باشند که دست کم گل آبروبر نخورد! این که یک حرکت جوانمردانه و قابل تقدیر است. اما از دید جامعه شناسی که شاید مهم ترین زاویه نگاه به این موضوع است، جای حرف بیشتر است. از یک طرف، این روزها که عالم و آدم و «سلبییتی ها» و حتی «درییتی ها» و «لمبیتی ها» هم برای کمک به زلزله زده ها آستین بالا زده و چوب سلفی شان را آماده کرده اند، شاید دلیل این حرکت پیرانوند این بوده که تماشاگران می خواستند کمک هایی را که او به زلزله زده ها کرده، بشمارند و پیرانوند مانع شان شده؛ هرچند بیشتر آدم معروف هایی که برای کمک به زلزله زده ها رفتند، آن قدر عکس و فیلم از خودشان منتشر کردند که فقط مرحوم خواجه حافظ شیرازی باخبر نشد که چه «حافظ» هایی به کرمانشاه رفتند و کمک کردند و از دیدن آن صحنه های دلخراش ناراحت شدند و به دیوار تکیه دادند و دوستان شان از غصه خوردن شان کلیپ ساختند و منتشر کردند و از شدت غم فشارشان افتاد و مجبور شدند با سرم به دست سلفی بگیرند! از طرف دیگر، شاید تماشاگران داشتند مصاحبه های زمانی را که تازه پیرانوند به پرسپولیس پیوسته بود برایش یادآوری می کردند که کجا بوده و به کجا رسیده و آن اوایل به چه چیزهایی افتخار می کرده، چه آرزوهایی داشته و چه حرف هایی می زده و حالا کارش به جایی رسیده است که به همان تماشاگرانی که یک زمانی در هر شرایطی طرفدارش بودند، علامت همی نشان می دهد و خودش را آن قدر بزرگ می بیند که دیگر تماشاگران به بند کفش و چسب دستکش اش هم نیستند!

شاید هم دروازه بان تیم پرسپولیس می خواسته به تماشاگران بفهماند که هرکسی جایگاهی دارد و اگر شخصی خودش را گم کرد و جایگاهش را فراموش کرد، باید هرطور که شده، حتی با شعار و داد و بیداد و توپ و ترفه و لیزر و پاره آجر یادش بیاورند که «عرصه سیمرخ و عقاب، نه جولانگه توست»!

علیرضا کاردار

- تا حالا دقت کردین



ایده و اجرا: کاردار و مرادی

- ماوشما

شعاره پیامک: ۹۹۰۰۰۹۹۰۰

\* چرا مدتی خبری از رادیو الان و ترسانک نیست؟ ما به هوای چاپ این مطالب روزنامه خراسان می خریم. داودلی، قوچان \* مطلب «کارنامه آخر فرزند دکتر» برگرفته از خاطرات زندگی دکتر شیخ، بسیار آموزنده و اخلاقی بود. بازگو کردن چنین نکات آموزنده اخلاقی برای نسل امروز ثواب زیادی دارد. \* در زندگی سلام ۲۳ آبان، زلزله های شدید ایران رو آوردید که خواندنی و تاسف برانگیز بود. فقط خواستم یادآور شوم که زلزله سال ۷۶ بهرطوبه بخش زیرکوه شهرستان قایبات بوده بیرچند. \* همسر عزیز و مامان خوب مان، خانم رقیه آوازی، اول آذر سالروز تولدت را به شما فرشته مهربان تبریک می گویم، امیدواریم سال های سال سلامت باشی. از طرف غلامرضا، محمد و فائزه \* یکم آذر، سالگرد به هم رسیدن مان را به تو همسر و عشق عزیزم ملیحه جان تبریک می گویم. مصطفی کلی